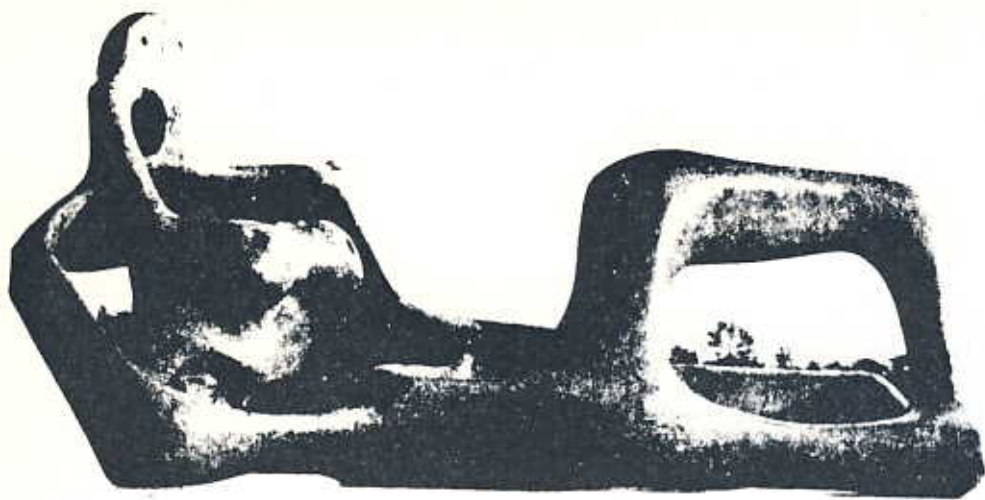


کتابی ترغیبی

# بزرگ زین ازلی و جهان اساطیری "هنری مور"

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

« و تمام شهوت تند زمین هستم  
که تمام آبیاری می کشد در خویش  
تا تمام دشتها را بارور سازد »  
فروغ



دارد و از آنجاکه این صور جزئی اساسی از ساختمان روان آدمی اند، همیشه و همدها هستند و ظهور تمثیلی آنها را می توان در مناسک دینی، اساطیر، رویاها، جلوه های هنری و بحران های روحی انسان گذشته یا امروزی مشاهده کرد.

به قول یونگ «هر آفرینش هنری صورت بخشیدن به طرحی ازلی در جان آدمی است. هر صورت تمثیلی، هر تجلی غیبی، هر کلام جادویی ریشه در دریای بی کران درون دارد و به سرمنزلی ازلی و اساطیری پیوسته است». از این سرچشمه با دریای بی کران ازلی است که صورتهای جاودان خیال برمی خیزند و در زمینهای گوناگون به جلوه گیری می پردازند، آنجا که آیین و دین و اسطوره نقش بسزا در فرهنگ و حیات آدمی دارد، این صورتهای یا آرکه تیپ ها در زمینه های آیین و مناسک مقدس و اساطیر ظهور می کنند، آنجا که جهان روحانی و ارزشهای معنوی مقام و الای خود را از دست داده است آرکه تیپ ها در آفرینش های هنری یا رویاهای آدمی به فعالیت می پردازند و محتوای ناخود آگاه،

از یک نویسنده، شاکر و جانشین یونگ، همانند استاد توجه خاصی به تجزیه و تحلیل «آرکه تیپ» ها یا صور ازلی دارد. دو کتاب مشهور و مهم او به نام های «بزرگ مادر» و «جهان اساطیری هنری مور» به بررسی آرکه تیپ مادر یا صورت خیالی زن می پردازد. خودش می گوید «هنگامی که روانشناسی زرفا از آرکه تیپ زن گفتگو می کند به صورتی مشخص در زمان و مکان یا در تاریخ و فرهنگی خاص اشاره ندارد بلکه چشم به نقشی ازلی در جان و خیال آدمی دوخته است».

تمامی تاریخ و فرهنگ آدمی، تمامی جلوه های گوناگون وجودیش، تمامی نسبت هایش با عالم هستی و نحوه بودنش در این جهان - آیین ها و ادیان، اساطیر و تمثیل هایش، علم و فلسفه و هنرش، همگی در ارتباط با طرح های ازلی روان و صورتهای جاودان خیال شکل گرفته است.

در مقابل جهان ملموس برون و جهان علت ها و اندازه ها، دنیای ناخود آگاه درون قرار دارد که منشاء ازلی همه طرح های بیرونی و سرچشمه دین و آیین و فرهنگ و هنر است. در مرکز وجود آدمی چشمه فیاض صور ازلی یا آرکه تیپ ها قرار

در فرهنگ و هنر و اساطیر و مناسک مقدس و اساطیر ظهور می کنند، آنجا که جهان روحانی و ارزشهای معنوی مقام و الای خود را از دست داده است آرکه تیپ ها در آفرینش های هنری یا رویاهای آدمی به فعالیت می پردازند و محتوای ناخود آگاه،

خود را از طریق سمبل‌ها و پدیده‌هایی که مطابق با روح زمانه است نمایان می‌کند.

یکی از مهم‌ترین آرکه‌تیب‌ها یا صورت‌های ازلی خیال که در هزاران قالب و در هیئت‌های گوناگون، در تاریخ هستی آدمی خودنمایی کرده است، آرکه‌تیب بزرگ زن یا بزرگ مادر ازلی است. در ابتدائی‌ترین نظام‌های اجتماعی، که بی‌شبهه همگی مادر سالار هستند، اصل مادینه حاکم مطلق است. او بزرگ رب‌النوع آفرینش و زمین بارور و زهدان ازلی هستی است. پرستش او مرکز ادیان آغازین است. همه عالم نشانه‌ای از او دارد. او زمین مادر و دانه تخم و هسته است. بقاء و تغذیه و حیات وابسته به او است. او اصل بودن است. اما در آن حال نیز مرگ و ظلمت و نیستی از او سرچشمه می‌گیرد. او بانوی مرگ و دوزخ است. زمین بالغه است که فرزندان خود را فرو می‌کشد و قحطی و آفت و محیبت از او است. او اصل بقاء و اصل فناست. مادر قهار و مادر رحمانی است. نورانی و درخیمی است. فرماتر و ای عالم مردگان و جهان زیرین است. بانوی باروری و ملکه سیزی‌هاست. ابتدائی‌ترین ظهور تمثیلی او به صورت دایره یا ماری است که دم خود را به دندان گرفته است. این دایره مقدس یا اوروبوروس<sup>۲</sup>، زهدانی اساطیری است که در ژرفای تاریخ آن تمامی هستی جای دارد. در آن نرینه و مادینه، آنیما و آنیموس، ظلمت و نور، ناخودآگاه و خودآگاه، لوگوس<sup>۳</sup> و اروس<sup>۴</sup>، ین<sup>۵</sup> و ینگ<sup>۶</sup>، در وحدتی جاودان بهم آمیخته‌اند. از آنجا که او ماده اولیه و شب تاریک آغاز است به صورت دایره که کاملترین شکل هندسی و سمبول تمامیت است نمایان می‌شود.

در این مرحله دریای ناخودآگاه انسان را از هر سو احاطه کرده و نقطه خودآگاهی، همانند جنبیتی نرینه در دل ناخودآگاه قرار دارد. هنوز شخصیت آگاه یا (ego) استقلال نیافته و کودکوار متکسی به مادر است. در این مرحله نمودهای تمثیلی بزرگ زن، در اساطیر و ادیان، اغلب به صورت زنی است که کودکی نرینه را در آغوش دارد. ایزیس و فرزندش هوروس، ایشار و پسرش تاموز، آفرودیت و آدونیس و در مراحل آخرین آن مریم و مسیح، پان‌آور ارتباط ناخودآگاه مادر و فرزند نرینه خود آگاهی هستند. با یهودیت و مسیحیت است که ارزشهای مادینه جای خود را به ارزشهای جهان پدرسالار و حکومت عقل می‌دهد. بزرگ زن هستی به قلمروی فراموشی تبعید می‌شود و پرستش ماه و هر آنچه سحرانگیز و جادویی و تخیلی است جای خود را به روشنائی عقل و برتری من یا (ego) می‌بخشد. فرزند نرینه، اکنون در قالب روحانی و نورانی مسیح یا پسر خداوند، خود را از دامان مادر جدا می‌سازد و اراده خود را بر او تحمیل می‌کند.

در شرایط ابتدائی و نظام‌های مادر سالار، آنجا که روح و اصل مادینه بر همه چیز سایه افکنده است،

- 2 - Oroborous.
- 3 - Logos.
- 4 - Eros.
- 5 - Yin.
- 6 - Yang.

۷ - رجوع شود به بیمن اساطیری نوشته دکتر داریوش شایگان.

- 8 - Chaos.



آرکه تیب بزرگ زن نیرویی خدایی و هیبتی تکان  
دهنده و هراس انگیز دارد. او قدرتی فوق بشری  
و نومینوس (Nominous) دارد. نومن (Noman)  
یعنی موجود ماورا، طبیعی، جلال و شکوه خداوندی،  
نیروی وارده الهی، اولین و انگیش انسان در قبال  
تجلی «نومن» احساس عبودیت در برابر زیویت حق  
و تجلی غیب است. نومن جنبه هراس انگیز  
و خوفناک دارد و اولین احساس در برابر آن احساس  
حیرت و غریب است. این احساس ریشه تمام ادیان  
و اهریمنان و خدایان است. جنبه دیگر نومن، جلال  
ناشی از نیروی خدایی آنست و آدمی در برابر این جنبه  
احساس عبودیت و حقارت می کند. دیگر جمال نومن  
است که او را به صورت معبود ازلی درمی آورد و آدمی  
را شیفته و مجذوب خود می کند. بزرگ زن از تمامی  
صفات «نومن» برخوردار است. در قالب هیبتناک  
خود آدمی را به حیرت و دلهره می افکند. در آن حال  
جلال و زیبایی جادویی او همرا به سوی خود  
می کشاند و مسحور خویشتن می کند. در زمینه ادبیات  
او هلن افسونگر، سیمای سحرکننده دختری شاه چین،  
فرخ قنای هوش ربا، شهرزاد قلمه گو، دختر ترسا  
و پاهرنیست که عشق او توان و قرار آدمی را  
می گیرد و میل به وصال او از تمام مرزها و جداها  
و موازین عقل و استدلال می گذرد. در نقاشی معاصر،  
مثلاً در آثار مارکس ارنت، او زنی خیالیست که  
بر فراز زمین ایستاده و مرد، همانند ذره ای کوچک،  
در زیر پای او سر به سجده نهاده است. در ادبیات  
معاصر، رمان های هرمان هسه محل ظهور و خوند  
نمایی اوست. در کتاب دمیان یا نرگس و زرین  
دهان، او اهریمن و مادر، تقدیر و معشوقه است.

او یادآور شاکتی و سوفیاست. در بازگشت به اوست  
که آدمی تمامیت خویشتن را می یابد و به مسکن مألوف  
خود می رسد. در اتصال به او دو قطب متخاصم وجود  
انسان از در آشتی می آیند و آگاه و ناخود آگاه،  
آنیما و آنیموس، ماده و فریبه، من و سایه، تن  
و جان، عقل و دیوانگی، آپولو و دیونیزوس، همگی  
در هم ادغام می شوند تا به آن کل مطلق، آن هستی  
سرشار و جاویدان و اصل شوند چرا که غایت و کمال  
آدمی در رسیدن به تمامیت خویش و پیوستن به  
سرچشمه های ازلی هستی و طبیعت است.

بزرگ زن، در ابتدائی ترین صورت خود  
گائوس و جهان آشفته پیش از خلقت است. او شب  
تاریک عدم است. دریایی ظلمانیست که تمامی هستی  
به صورت نیروهای بالقوه در زهدان او وجود دارند.  
او هستی محض و روح نامعقول کیهان است.

در اساطیر بابل، به نام تیامات یا هیولای آبهای  
اولیه تجلی می کند. از اوست که همه چیز پدید  
می آید. او ماده اولیه وزن پریشان گیسوی ازلی  
است. هولناک و فهار است. سراپا راز و جادو و مستی  
و دیوانگیست. هاویه است و همانند دهانی بلعنده  
همه چیز را در خود فرو می کشد و می بلعد. مار دوک،  
خدای پدرسالار آفتاب به جنگ با او بر می خیزد و در  
نبردی اساطیری بدن او را نکتکه می کند و از  
قطعات بدن او عالم هستی را به وجود می آورد. و هر  
چیز را بر جای خود می نهد و نظام و عقل را جانشین  
آشفتنگی و هاویه می کند.

در اساطیر هند، اصل ماده یا ماده اولیه  
هستی در ژرفای آبهای لایتناهی قرار دارد. از این  
آبهای تاریک نیلوفری طلایی می روید و بر سطح آبها



می‌نشینند. در جام گلبرگ‌های این نیلوفر برهما  
ظهور می‌کند و اوست که نظام جهان را فرمان  
می‌دهد. بر اساس اساطیر هند، برهما که در میان  
گلبرگ‌ها نشسته از خود می‌پرسد « کیستم من ، این  
گل نیلوفری که در خلوت بی‌کران پدید آمده ؟ »  
و با طرح این پرسش به تفکر می‌نشیند و در خود فرو  
می‌شود و چون به اندیشه می‌پردازد نظام عالم پدید  
می‌آید. خود آگاهی و عقل و نظام کیهان همگی  
وابسته به فرزند ترینه‌ای هستند که از دل بزرگ مادر  
ناخود آگاهی برون آمده است .

در هند اوشاکتی و کالی است . در مصر ایزیس  
و در بین النهرین و خاور میانه در قالب ایشثار ، زوس  
النوع باروری پرستش می‌شود . در هر فرهنگ و در  
هر زمان ، او خیال آدمی را به خود مشغول داشتند  
و جهان او را با جلوه‌های گوناگون خود آراستند .  
انگار هستی آینه‌ایست که در آن صورت این بزرگ  
زن در الوان و اشکال فریبنده انعکاس یافته است .  
این مادر ، معشوق ، خواهر - این ماده آغازین ،  
این شهوت تند زمین و روح سبز رستنیها ، این  
بتانریس بهشت داتنه و سوفیای روحانی ، این سودا  
مکار و مریم مقدس ، این جام کیمیا گران که در آن  
جوهر مادی به جوهر متعالی تبدیل می‌شود ، این  
مشاء همه رازها و سحر و جادو .

در مکتب روانشناسی تحلیلی یونگ و اریک  
نویمن ، توجه خاصی به این آرکه تیپ شده است .  
یونگ آن را آنیما یا روان مادینه می‌نامد . روان  
مادینه تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد  
است ، مانند حالات عاطفی عمیق ، بستگی و نزدیکی  
باطبیعت ، دل‌بستگی به راز و سحر و جادو ، غیر منطقی

بودن و پناه بردن به عالم خیال و شعر و فانتزی .  
ساحران قبائل اسکیمو یا شمن‌ها از آنیما  
به عنوان یار و یاور بزرگ یاد می‌کنند . اوست که  
در کاملترین لحظات از خود بی‌خودی و کشف و شهود ،  
در صورت زنی ملکوتی در آسمان ظاهر می‌شود  
و به دشمن دانستی‌ها را می‌آموزد و او را با عالم ارواح  
مرتبط می‌سازد . شمن‌ها و یا ساحران قبیله ، اغلب  
لباس زنانه می‌پوشند یا تصویر پستان بر روی جامه‌های  
خود نصب می‌کنند تا طرف زنانه درونی خود را نشان  
دهند ، طرفی که آنها را قادر می‌سازد با سرزمین  
مردگان و عالم غیب ارتباط پیدا کنند .<sup>۱۰</sup>

آنیما نیرویی است که آدمی را بسوی راه‌های  
معنوی و آفرینش و خلاقیت می‌کشاند . در سفر من  
(ego) به خود (Self) - در حرکت تکاملی شخصیت  
یک ساحتی و خود بنیادی بسوی تمامیت روانی  
و تکامل ، آنیما نقش بزرگی دارد . اوست که مدام  
شاهزاده را در ترک سرزمین پدر و مادر خود برای  
یافتن شاهزاده خانمی زیبا رخ یا گنجی پنهان در دل  
جاده ، یا نبرد باژدهایی غول آسا ترغیب می‌کند .  
او ، در آن حال ، که پاسدار آدمی است می‌تواند تبدیل  
به نیرویی مخرب و مرگ آفرین شود . پری‌های دریایی  
که بانوای سحر انگیز خود آدمیان را به کام مرگ  
می‌کشند صورت منتهی آنیما هستند . در قصه‌های  
کودکان نیروی مخرب آنیما در هیئت پیرزن جادوگر  
یا بانوی زهر آگین نمودار شده است . بانوی زهر -

آنگین موجود زیبایی است که زهری پنهانی در بدن دارد و با آن عشاق خود را در نخستین شب وصل می‌کشد. این نقش روان زنانه در فیلم ارفه ساخته کوکتو نمایان است. در اپرای نی سحرآمیز اثر موتسارت آنیما در قالب «ملکه شب» تجلی می‌کند. در کتاب گرگ بیابان اثر هسه، آنیما زنی است که هری هلر را به تاتر جادو دعوت می‌کند و او را به سفری عرفانی در فراز و نشیب‌های روح می‌کشد و میانجی و عامل آشتی‌دهنده میان دو نیمه گسسته وجود هری هلر است. اوست که گرگ بیابان و انسان شهرنشین را آشتی می‌دهد و تولدی نوین برای هلر ارمغان می‌آورد. زیباترین صورت مثبت آنیما سوفیا یا خود متعالی است. سوفیا یا حکمت الهی به صورت زنی آسمانی تژاد عتمثل می‌شود. او نشانه نیروی قدسی و ملکوتی است. او واسطه و میانجی میان خداوند و آدمیان است. در مسیحیت او همان حضرت مریم، ملکه آسمانی و در میان مسلمانان حضرت فاطمه دختر پیغمبر است.

گفتیم که تجلی یک «آرکه تیپ» یا خودنمایی محتوای ناخودآگاه جمعی در زمینه‌های گوناگون صورت می‌گیرد. ظهور و نمود تمثیلی آن را می‌توان در بحران‌های روحی، خلاقیت‌های هنری، تحولات اجتماعی و نهضت‌های فکری و فلسفی هر زمانه مشاهده کرد. مظاهر اصل مادینه در روان آدمی نقشی ازلی دارند و در تاریخ جمعی بشری پیوسته نمودار می‌شوند. اگر در گذشته، اسطوره و آیین محل تجلی این صورت نوعی است، در این روزگار، مادینگی با تصاویر و تمثیل‌هایی کمابیش مشابه، در شعر و هنر مدرن و رویاها و تمناهای انسان امروزی ظهور می‌کند.

اریک نویمن، در کتاب جهان اساطیری هنری مور به تجزیه و تحلیل آثار این هنرمند پرداخته و آنها را بازتابی از آرکه تیپ بزرگ زن و مادر ازلی می‌داند. به نظر او مجسمه‌های هنری مور، در عصر حاضر، خود نشانه ظهور و تأیید این آرکه تیپ است. هنرمند، در حقیقت، واسطه میان آدمیان و عالم قدس است. او نردبانی است میان «اینجا» و «آنجا» - میان عالم محسوس و ملموس و جهان معنا و شگفتی‌ها و رازها. اوست که به جستجوی ارزشهای گم‌شده جامعه برمی‌خیزد و آنچه را که از کف رفته است بازمی‌گرداند. او در حقیقت، شاهزاده قلمه‌هاست که نبرد باغول را و وظیفه خویش می‌داند تا سبب‌های طلایی ربوده شده را به درخت باروری بازگرداند.

هنگامی که یک «آرکه تیپ» یا صورت خیالی، به خاطر ارزشهای موجود یک فرهنگ، از جلوه‌گری بازمی‌ماند، هنگامی که نمی‌تواند در مظاهر و پدیده‌های اجتماعی، آزادانه تجلی کند، در ناخودآگاه آدمی و در روان جمعی نوده‌ها به فعالیت می‌پردازد. تبدیل به نیروی مخرب می‌گردد و پریشانی و افسردگی و بحران‌های روحی را سبب می‌شود. وسوسه مرگ و تباهی بدل می‌افکند. زن شوم یا Femme Fatal صورت ویرانگر اوست که در قالب تمثیل‌های گوناگون رویاهای انسان را تسخیر می‌کند. هنر بهترین زمینه برای خودنمایی اوست و از این رو شعر، تاتر و نقاشی معاصر، از جلوه‌گری‌های او انباشته است. بحث در این زمینه کاری مفصل و جداگانه است. تنها کافی است که به مجسمه‌های هنری مور نظر اندازیم و ظهور این آرکه تیپ را در آثار او به عنوان هنرمند

این زمانه مشاهده کنیم .

در مجسمه‌های هنری مور ، موضوع مرکزی «زن خوابیده» و «مادر و کودک» است . زنی که در آثار مور به روی زمین لمبیده یا کودکی را در آغوش گرفته است ، زنی زمینی و متعلق به زمان و فرهنگی خاص نیست بلکه موجودی اساطیریست که از میان توده سنگ‌ها قد برافراشته و چون شعله‌ای هیبتناک ، عظیم و جلال‌مند و خدای گونه ، از ژرفای جان يك هنرمند بیرون فکننده شده است . در تم مادر - کودک ، رابطه انسان با تمامی جهان مطرح است ، با طبیعت و زندگی . زن خوابیده ، در کارهای مور ، رب النوع باروری و زمین مادر است ، او یادآور ایشثار ، ایزیس و آناهیتاست ، او روح سبز رستنیه‌ها یا Magna-Mater زمین مادر است .

فرم و محتوا در کارهای مور ، هر دو القاب کلنده يك موضوع هستند ، تحول و حرکت صوری در مجسمه‌های او در تأیید آر که تیب بزرگ مادر و بیانگر جنبه‌های متفاوت اوست . در این مجسمه ، زن لمبیده و یا مادر و کودک ، به تدریج جزئیات انسانی خود را از دست می‌دهند و به توده عظیمی از زمین و طبیعت شهادت می‌یابند . زن خوابیده به روی زمین ، در حقیقت زمین فی‌نفسه است و این «چیز فی‌نفسه» غایت و کمال هنر برای مور است . خودش می‌گوید «مجسمه‌ای که مرا به حیرت می‌افکند جوشان و آتشین و سرشار از نیرو و زندگیست و همانند کوه‌های عظیم قدرتی خدایی از آن ساطع می‌شود» .

اتکای کودک به مادر ، اتکای آدمی به زندگی و زندگی به طبیعت و اصل مادینه است ، در بسیاری از این مجسمه‌ها ، مادر و کودک در يك حجم عظیم سنگی



شهرتگاه علوم انسانی  
مجله علمی و پژوهشی

در یکدیگر ادغام شده‌اند. این پیوند و آمیختگی میان مادر و کودک را لوی برول، در زبان روانشناسی «همدمی سحر آمیز» نامیده است. در جهان اساطیری بین افکار و اشیاء و تعاویذ نوعی ارتباط و همدمی جادوی مانند وجود دارد. هر چیز ممکن است از هر چیز دیگر به وجود آید و بین همه چیز ارتباطی جوهری است. بین سوژه و اوبژه فاصله نیست و مادر و کودک، پیر و جوان، گذشته و حال، یکی هستند و این جهان همانند رویایی عظیم است و در آن جایی برای مقولات عقل استدلالی وجود ندارد. پیوند میان مادر و کودک و ادغام آن دو در یکدیگر متذکر این همدمی سحر آمیز و یادآور این جهان تخیلی است. در حرکت مصوری، سادگی مطلق جانشین جزئیات طبیعی می‌شود. زن شکل یک میوه کامل و رسیده به خود می‌گیرد و در یکی دو اثر به صورت یک تخم در می‌آید، تخم تمامی هستی.

تم مادر - کودک در آن حال یادآور پیوند میان اصل مادینه و فرزند نرینه خود آگاهی است. زن خوابیده، از سوی دیگر، تمثیل «دیگری» است، آن دیگری قدسی و نومینوس، آن مادینگی کامل، در غنا و تمامیت خود. زن خوابیده نیز، «از لحاظ مصوری، به تدریج جنبه‌های ارگانیک خود را از دست می‌دهد و به منظره‌ای طبیعی نزدیک می‌شود. سر انسانی آب می‌شود و سینه‌ها به دو قلّه کوه شباهت می‌یابند. شکم و باسن فرم زمین ابتدائی و دست نخورده به خود می‌گیرند و تمامی بدن به تکه سنگی سرشار از قدرت و زندگی تبدیل می‌شود.

دلیستگی هنری مور به این صورت خیالی زن، از تجارب و تمایلات فردی فراتر می‌رود چرا که آرکه

تیب مادر تمثیل باروری و نیروی خلاق آفرینش است. مادینگی جهانی تخیلی و غریزی است. در این جهان آدمی پیوندی ناگسستنی با طبیعت دارد و همواره خود را همچون جزئی از یک کل مطلق تجربه می‌کند. این جهان نیازمند زبانی اشارت آمیز است و اقلیم کشف و شهود و عشق می‌باشد. در زمانه ما که تمام اصالت به عقل و ارزشهای نرینه داده شده است، آدمی در خطر جدایی کامل بارشده‌های هستی است. جهان پدر سالار که مظهر خودبنیادی و انیت است، در پی سبقت بر زمان و چیرگی بر طبیعت است. از این رو، هنر، بیش از همیشه وظیفه رسالت و نجات آدمیان را بر خود گرفته است چرا که تنها هنر، در این عهد بی‌اسطوره و تمثیل و این جهانی که خدایش مرده است، مفری است برای نجات از عقل معاش و تکرارها و کهنه‌ها و عادت‌ها، بی‌جهت نیست که هولدرلین شاعران و هنرمندان را رهروانی در شب قدسی می‌داند که از سرزمینی به سرزمینی دیگر می‌روند تا خیر از وطن مألوف آورند. هنرمند به قول حافظ مرغ چمنی است که باید به اسیران قفس مرده گلزار آورد.

زندگی روزمره توسط من خود آگاه یا ego شکل گرفته است. و این «من» تنها واقعیتی را که می‌شناسد واقعیتی است که به دو قطب درونی و برونی تقسیم شده است - جهان محسوسات و اشیاء است و قیل و قال الفاظ، انسان بدوی و کودک و هنرمند نقب به جایی دیگر می‌زنند. آنها در خانه عالم میان زمین و آسمان میان ولادت و مرگ جای دارند. آنها در جستجوی «همدمی سحر آمیز» میان آموزند، مذهب و هنر، هر دو می‌کوشند تا از عالم ناسوت



فرا روند و به جهانی قدسی و لاهوتی دست یابند ، جهانی اساطیری که از صالت تاریخ و مکر زمانه فارغ است - جهان صورتهای خیالی و راز و جادو - جهان معنا و اسرار .

مجسمه های هنری مور ، خبر از این عالم اسرار می آورند . آنها تجسم و تجلی طرحی ازلی در جهان آدمی اند .

در آخرین مجسمه ها ، تحول دیگری در فرم صورت می گیرد . حجم سنگی و یک پارچه بزرگ مادر ، به وسیله ایجاد حفره هایی در آن شکسته می شود ، این حفره ها از جذابیت جادویی غارهای قدیمی در دل کوه ها برخوردارند ، غارهایی که انسان های بدوی بر دیوارهایشان نقاشی کرده اند و در برابرشان مملو از حیرت و شگفتی بوده اند . همیشه ، هر آنچه که ظلمانی و رازگونه بوده آدمی را مجذوب و مقهور خود کرده است . جنگل و دریا و غار و چاه ، از نیروی مرموز و نومیثوس برخوردارند . انگار در عمق ظلمت چشمه آب حیات یا گنجی سرشار پنهان است . در آن سوی دوزخ ، بناتریس نورانی نشسته است و در تمامی اساطیر ، فرورفتن در ژرفای تاریکی به منزله مردن و دوباره تولد یافتن است . آن کس که می خواهد تولدی دیگر یابد باید که به اصل هستی و زهدان مادر باز گردد ، و از آنجا باز دگر شکل گیرد و زاده شود . حفره هایی که در بدن زنان مور ایجاد شده ، در ارتباط با آرکه تیپ زهدان و تولدهای ثانیه است . این حفره ها آدمی را به درون خود دعوت می کنند و تشرف به درون آنها یعنی فرورفتن در آنچه مادرانه و ازلی است - یعنی گذشتن از « من » از تاریخت فردی و پیوستن به تمامیتی ازلی و اساطیری - آنجا

کدریتهای هستی خانه دارد و زمان خدایان و آغاز آفرینش است .

در گذشته ، آیین سهم بزرگی در حیات جامعه داشت و سنت های دینی و محتوای رازها و مناسک مقدس ، از طریق مراسم جمعی ، دست به دست می گشت و تجربه می شد . در زمان حاضر ، هنرمند ، باید به تنهایی ، افتان و خیزان ، راه خود را در ظلمات رازها بگشاید و قدم به جهان اسرار گذارد و آنچه را که تجربه کرده است برای دیگران در قالب صور و کلام جادویی باز آورد .

مجسمه های مور ، متذکر حقیقتی دیگرند و آدمی را ، همانند آیینی مقدس ، به شرکت در تجربه ای اساطیری دعوت می کنند .

اگر زمانه ما خالی از اساطیر و آیین ها شده ، آرکه تیپ ها و سمبل های جاودان روح ، بدین گونه در آثار هنرمندان جلوه گر می شوند و پیام را از نسلی به نسلی دیگر بازمی رسانند .

ظهور آرکه تیپ بزرگ زن در هنر امروزی ، خود نشانه ظهور نوعی همدلی و همداستی میان انسانهاست ، چرا که التفات به بزرگ صادر مترادف با پیوندی برادرانه میان آدمیان است زیرا در زهدان اساطیری او همه اجزاء در وحدتی جاودان به هم آمیخته اند و او که تمثیل زمین و باروری و زندگیست در تجلی خود پیامی عاشقانه دارد و بانفس جادویی خویش هر آنچه را که هست به آن « همدمی سحر آمیز » که خود و کودکش نماینده آنند ، دعوت می کند ، به بازگشت به « سرزمین شگفتیها و رسته های ابدی » .